

ترجمه این نوشته از اینگلیسی به فارسی با کوشش چند تن از سازمان جوانان خواهان شاهنشاهی ایران www.oyicm.org انجام شده است.

ایران

اثر : آلن پیتز (1) : سردبیرنویسنده

واکنش شدید روحانیون در برابر زیر سوال رفتن مشروعیت خود توسط ایرانیان

حملات شدید به باور پذیری و حقانیت رهبری روحانیت در ایران از زمان انتخابات مجلس (پارلمان) در تاریخ 20 فوریه 2004 که علیرغم کنار گذاشتن به اصطلاح "اصلاح طلبان" از انتخابات کماکان در جلب یک گردهمایی رای دهنده قابل قبول ناکام مانده رو به افزایش گذاشته است. این انتخابات نشان داد که روحانیون تا چه حد مجبور به توسل به تقلب در انتخابات شدند و آشکار کننده ضعف آنان در حفظ قدرت بود. هم اکنون نشانه هایی وجود دارد که شالوده های روحانیون کماکان مورد حملات بیشتری قرار خواهد گرفت خصوصا در حالی که مدرکی وجود دارد حاکی از آنکه ادعاهایشان مبنی بر اختیارات مذهبی در آشکارا زیر سوال رفته است.

جوزف استالین رهبر فقید شوروی سابق پیشترها چنین اظهار داشته بود که "رای دهنده اهمیتی ندارد بلکه شمارنده رای است که مهم است" روایتی که در انتخابات ملی ایران در بیستم فوریه 2004 بازتاب داشته است.

گروه کثیری از مسئولان انتخاباتی پاسخگوی مستقیم به مقام رهبری روحانی افراطی، علی حسینی خا منه ای "آراء را شمرده نتایج را که نه در ایران و نه در خارج کسی صحت آن را باور دارد منتشر کرد (2).

باور پذیری انتخابات 20 فوریه 2004 اساسا "هنگامی آسیب بیشتری دید که شاهدان صندوق های از قبل نیمه پر و آکنده از آرا" تقلبی منتقل شده به حوضه های رای گیری و ازدحام های ساختگی ایجاد شده را با کاستن از تعداد صندوق های رای گیری موجود در هر ناحیه برای ایجاد صفوف طولانی و تظاهر به یک گردهمایی بزرگ در روز انتخابات نظاره گر بودند. این فریبکاری وقتی که هر یک از 300 تن روزنامه نگار خارجی پوشش دهنده انتخابات در هر حوضه انتخاباتی حاضر شدند بوسیله ی گروه های "دار دسته اجاره کن" زنان "چادر" سیاه که از آنها خواسته بودند وارد عمل شوند حمایت شد.

منابع در تهران گزارش میدهند که 54 صندوق پراز رای ناپدید شد و اینکه وزیر کشور ارقام "درست" جمعیت رای دهنده را که نشان دهنده ی یک حضور 11 درصدی در تهران است ارائه کرد. این مسئولیت از وزارت کشور سلب و آماری حاکی از بیش از 30 درصد برای پایتخت و اندکی بیش از 50 درصد برای سراسر کشور منتشر شد.

آنچه که از کل آمار ناپدید شده بود شمار کلان آرای سفید ریخته شده توسط کارمندان دولت و دانش آموزانی بود که جهت دریافت مهر" رای داد" در شناسنامه هایشان که بدون آن درآینده با مشکلات احتمالی مواجه می شدند مجبور به رای دادن شده بودند. کلیه گروه های مخالف و اصلاح طلب از جمله سازمان چپ گرای مجاهدین ایران برآورد کردند که افراطی ها واقعا" از حمایت فقط حدود 10 تا 15 درصد رای دهندگان ایران برخوردار بودند.

آنچه که بیش از ستیز میان افراطیون و به اصطلاح" اصلاح طلبان" در خور توجه است نابسامانی برخاسته از وخامت های سیاسی است که بسی فراتر از نا آرامی های دانشجویی گذشته تهدیدی برای بی ثبات کردن وضع فعلی در ایران بوده هم اکنون به تنهایی مشروعیت این کودتای اسلامی را هدف قرار داده است.

" اصلاح طلبان" در حالی که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و خشمگین از رد صلاحیت شدن نمایندگانشان و تصاحب قدرت حاصله از سوی افراطی های تنها گروه دولتی منتخب اتفاق ملت، مترصد حمله ای شده اند برای فاقد صلاحیت کردن اظهارات روحانیت حاکم ، از برخورداری آن از هر گونه مشروعیت گرفته حتی تا بودن برمسند قدرت ، چه رسد به حکومت کردن. منابع دیپلماتیک گمان می برند که یک انگیزش قابل ملاحظه به راحتی می تواند به سقوط سریع روحانیون ایران بیانجامد.

صلاحیت و توان رهبر معظم، علی خامنه ای ، در حکومت کردن، آشکارا و به طور مستقیم در یک نامه سرگشاده بی سابقه از جانب اعضای مجلس (پارلمان) زیر سوال رفته و توجه همگان را به طور گسترده ای در خارج از ایران به خود جلب کرده است. دو روزنامه ی ایرانی" یاس نوح*" و " شرق" که نامه را مجددا" در ایران چاپ کردند فوراً تعطیل شدند. این رویارویی واقعا" بی سابقه در برابر رهبری روحانی ایران حاکی از تلاشی بود و رای جنبه های مشاجراتی انتخابات یا سوء استفاده ساختارهای قدرت موجود در جهت تحقیر آوندها.

با وجود این افراطیون دیگر به سان زمان حیات "آیت الله" روح الله خمینی و تصدی وی پس از سقوط دولت شاهنشاهی در سال 1979 یک گروه متحد دارای باورها و اهداف آرمانی و مذهبی مشترک نیستند. خمینی اراده و قابلیتی انعطاف ناپذیر و یکدنده در حفظ کلیه ارگان ها و افراد در یک مسیر از خود نشان داده بود اما اکنون اختلاف عقیده ای که قبلاً" پرده پوشی شده بود از روز هم روشن تراست و آن هنگام که نقاب" انتخابات منصفانه و مردمی" توسط افراطیون در هم درید، { این اختلاف} بیش از آنچه مد نظر بود جلوه گر شد. جالب اینکه رئیس جمهور سابق ایران و رئیس مجمع تشخیص مصلحت و تاجر بین المللی، " آیت الله" عباس هاشمی رفسنجانی هم آشکارا مخالفت سیاست خود را با علی خامنه ای در مورد گفتگو با ایالات متحده با اظهار تاسف از اینکه چسبیدن خامنه ای به دستورات ضد آمریکایی خمینی به جای یک خط مشی واقع گرایانه ، قابلیت ایران را در پیشرفت سیاسی دچار خفقان کرده .

دانشمندان مذهبی پایه و اساسی نه برای عنوان خود به خویش بخشیده ی" آیت الله" {ی} علی خامنه ای میابند، نه استفاده رفسنجانی از این لقب و نه برای عنوان خمینی، گرچه وی به واسطه

نجات جان‌ش به طور فریبکارانه ای ترفیع یافته و استفاده از " آیت الله " به او اعطاء شده بود.

اصلاح طلبان با وجود همه کشتی های به گل نشسته شان هم اکنون در قلب انقلاب دست به اعتصاب زده و بر بررسی درمورد ناپدید شدن آیت الله (ا لعظمی) موسی صدر در حدود 25 سال قبل در طی دیداری از لیبی پافشاری می کنند (3). این رهبر شیعیان لبنان زاده شده ایران بیش از تمامی رهبران دیگر عالم شیعه مورد تکریم و احترام بود. او از پذیرفتن خمینی به عنوان " آیت الله " سر باز زد و با برخورداری از نفوذی که داشت مبدل به مانعی غیر قابل عبور بر سر راه نقشه های سیاسی خمینی و نیز آنهایی شده بود که به براندازی شاه کمک کرده به اربابی چون خمینی به عنوان آلت دست نیاز داشتند.

ناپدید شدن مرموز آیت الله العظمی صدر در لیبی (که) پیکرش هرگز پیدا نشد) در را به روی خمینی برای تاختن به ایران گشود که به راستی مصداق تصاحب کشوری توسط یک تبعه بیگانه است که نه در آن متولد شده و نه هیچگونه خون ایرانی چه از جانب پدر و چه مادر در رگهایش جاری است.

در حالی که یک ایرانی متعصب در کالیفرنیا با احترام از خمینی به عنوان " مردی بزرگ چون هیتلر " یاد می کند ایرانیان کم تعصب ترا و رابه تجاوزگری مانند چنگیز خان ، آفت مغول تشبیه میکنند.

اصلاح طلبان پس از ناتوان یافتن خود در حمله به افراطیون در یک زمین بازی ناهموار، اکنون تهاجمی تمام عیار را علیه هم پیمانان روحانی سابق خود آغاز کرده اند . سنگ زیر بنا و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، همان شخصی که حاکمان کنونی مشروعیت خویش را برای حکمرانی از او دریافت کردند، خمینی و ساختاری بود که او بر پا کرد. با وجود این ، مدرک قانع کننده وجود دارد که خمینی اولاً " هرگز ایرانی نبود و حقی در تمایل سیاست هایش به ایرانیان نداشت. و اینکه ترفیع او به عنوان " آیت الله " چیزی جز یک مصلحت سیاسی " حفظ آبرو " برای جلوگیری از به دار آویخته شدنش به جرم خیانت به میهن در سال 1964 نبود.

در سال 1979 تلاش فراوانی در نابود کردن هرگونه سندی هم در مورد اصالت غیر ایرانی او و هم ماخذ استفاده اش از لقب " آیت الله " صورت گرفت و یکی از نخستین اقداماتی که خمینی طی ساعات بازگشت خود به ایران پس از رفتن شاه انجام داد اعدام دو مرد برجسته که شاهدان زنده اصالت و مقام دروغین " آیت الهی " او بودند. یکی از آنها تیمسار پاکروان رئیس ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت ملی شاهنشاهی ایران بود.

علاوه بر این او بلافاصله تلاش کرد تا آیت الله شریعتمداری را که مورد احترام فراوان بود و در سال 1964 همراه با آیت الله گلپایگانی این عنوان ساختگی را به خمینی داده بودند به قتل برساند. آنها توافق کرده بودند به خمینی که در آن زمان با اتهامات خیانت به میهن واقعا " در انتظار مرگ بود برای نجات جان‌ش اجازه بدهند " آیت الله " خطاب شود، چرا که اعدام کردن یک " آیت الله " در آن زمان ممنوع بود. این قضیه در سال 1964 با فشار آوردن

بر سفیر بریتانیا در ایران و تیمسار پاکروان آن هنگام رخ داد که می‌بایست چاره ای قانونی " حفظ آبرو" برای جلوگیری از حلق آویز کردن خمینی اندیشیده شود. بارز است که پاکروان برای جلوگیری از اعدام خمینی در آن زمان مبارزه بسیار کرد.

بعد ها وقتی که سوء قصد سال 1979 به جان شریعتمداری که از نظر سلسله مراتب مذهبی بسیار بالاتر از خمینی بود نافرجام ماند، او سلب ارتباط شده تحت بازداشت خانگی و بدون داشتن حق موعظه و ملاقات کننده به جزئی چند از خویشاوندان نزدیک قرار گرفت طوری که اظهاراتش علیه خمینی با برچسب مغرضانه بودن به راحتی قابل بازخواست و انتقاد باشد.

گزارشهای اخیر از تهران بیانگر آن بود که " فتوا" {ی} (دستور یا حکم مذهبی) مرگ صادره از جانب خمینی علیه نویسنده بریتانیایی، سلمان رشدی، به دلیل نوشتن یک کتاب " ضد اسلامی" که چند سال قبل لغو شده بود، دوباره به قوت سابق خود بازگشت تا زنگ خطری باشد برای روزنامه نگاران یا نویسندگانی که روحانیون مستقیما" قادر به کنترلشان نیستند مبنی بر اینکه چنانچه حتی یک کلمه علیه حاکمان در ایران بر زبان یا قلم برانند یا موضع آنان را با افشا کردن خاستگاه نامشروع قدرتشان تضعیف کرده و از اینرو منکر حق آنها در تحمیل حکومت مطلقه آخوند سالاری شان بر مردمی بی رغبت شوند با خطر مرگ به دست خشکه مقدس های مسلمان مواجه خواهند شد. نمایندگی

تعداد انگشت شماری منکر این هستند که مادر خمینی یک هندی کشمیری بوده اما حتی بر فرض کمتر از این، کماکان تعدادی (ایرانی یا غیر) از اصالت یا نام حقیقی پدرش آگاهند. سناتور فقید ایرانی، موسوی، کسی که استان خوزستان را در جنوب ایران در عصر سلطنت نمایندگی کرد پدر خمینی و هر چهار پسر او را به خوبی میشناخت، به کم و کاستی هایشان رسیدگی می کرد و از نفوذ خود برای گرفتن کارت شناسایی {شناسنامه} ایرانی با تاریخ و محل های تولد غیر واقعی جهت اجتناب از خدمت سربازی برایشان استفاده کرد. سناتور موسوی جان خویش را به واسطه این کمک بنا بر دستورات شخصی خمینی بلافاصله در بازگشت این آخوند از فرانسه پس از کودتای سال 1979 از کف داد.

رئیس ساواک، تیمسار پاکروان، فردی که جان خمینی را در سال 1964 نجات داد به خاطر گردآوری کردن پرونده ای کامل از سوابق خمینی، همان شب به روی پشت بام خانه اش برده شده به ضرب گلوله به قتل رسید. این پرونده سوابق متعلق به ساواک هنوز موجود است چون یک مقام ارشد این سازمان که ساواک را ترک و به "ساوا ما" (مترادف آخوندی ساواک) پیوست آن را تصاحب کرد. گزارش شده که خود این شخص مدتی سردسته ساوا ما در ایالات متحده بوده و منابع حکایت از آن دارند که او این پرونده را برای " روز مبادا" نگه داشته است. چرا خمینی با چنان حالت ذهنی تشنه خون به ایران بازگشت؟ آشکار به نظر میرسد که دلیلش همان انتقامی بود که گفته بود خواهد گرفت. خمینی قبل از بازگشتش به ایران در سال 1979 بی پرده اظهار داشته بود که به تعداد موهای روی سر پسرش که دریک ساخه رانندگی اما به نظر او بدست مسئولان ایرانی کشته شده بود ایرانیان را که پیشاپیش همگی مقصر می شمرد قتل عام خواهد کرد.

پس از ناکامی در ارائه یک سابقه از پیشینه پدری قابل قبول برای خمینی، روایتی برای مرتبط ساختن میراث پدری اش به میراث پدری مادر کشمیری او سرهم شد و پدری متولد هند (و نیز اهل کشمیر) اما دارای میراث ایرانی معرفی شد. در حقیقت چنین فردی وجود {خارجی} نداشت. اما بی شک فردی با مشخصات مشابه و گمراه کننده وجود داشت که به این ماجرای غیر واقعی یک پدر هندی، باور ببخشد.

پدر واقعی خمینی، ویلیام ریچارد ویلیامسون، در سال 1872 در بریستول انگلستان از والدین و تبار انگلیسی متولد شد. این جزئیات بر اساس مدرک دست اولی است از جانب یک کارمند اسبق ایرانی شرکت نفت "آنگلو-ایرانی" (بعد ها بریتیش پترولیم: بی پی) که با بازیگران اصلی این رزم نامه همکاری و ملاقات کرده بود. این حقیقت با فقدان انکار از جانب سرهنگ "آرکی کیشولم" یک صاحب منصب سیاسی در "بی پی" و سردبیر پیشین (روزنامه) "فاننشال تایمز" طی مصاحبه ای که در منزلش در "کانتی کورک" در سال 1979 در این زمینه با اوصورت گرفت تقویت شد.

کیشولم که در آن هنگام 78 ساله بود چنین اظهار داشت که: "من حاجی (لقبی که ویلیامسون بعداً با آن شناخته میشد) رو خوب می شناسم، اون واسه من کار می کرد. قطعاً" مئه بومیای {اونجا} شد-

اما درمورد اینکه پدر خمینی باشه یا نه نمی تونم چیزی بگم." آیا یک انکار تمسخر آمیز آشکار نمیتواند همان پاسخ مورد نظر از جانب کسی باشد که "حاجی {و در نتیجه حقیقت} را به خوبی میشناخت"؟ آیا حقیقتی در نهاد نسب پدری بریتانیایی داشتن نهفته نبود؟

کیشولم عمداً از بیان عبارتی اجتناب کرد که منجر به یک جنجال سیاسی یا عقوبت شخصی احتمالی در همان سالی که خمینی قدرت را در ایران تصاحب کرد میشد. و خود نیز به عنوان یک صاحب منصب سیاسی کارکننده تمایلی به کشاندن بریتانیا به این کشمکش تازه خاورمیانه نداشت. اما در هر صورت او برای سرهم کردن یک دروغ تمام عیار به جای عبارت "نظری ندارم" آمادگی نداشت.

و اما چند و چون رخ دادن همه وقایع: پسرکی تپل، خوش قیافه و با موهای تیره اهل بریستول به نام ریچارد ویلیامسون در سن 13 سالگی به عنوان پادو در یک کشتی عازم استرالیا به سمت دریا پا به فرار گذاشت. اما پیش از رسیدن به آنجا کشتی را ترک کرد.

از وی خبر چندانی نبود تا زمانی که در سن 20 سالگی در عدن، واقع در انتهای جنوبی شبه جزیره عرب در یمن جنوبی، جایی که به پلیس محلی ملحق شد سر و کله اش پیدا شد.

چهره زیبای او خیلی سریع "سلطان فضل بن علی" حاکم "لاحج" را واداشت که او را مجاب به ترک نیروی پلیس کرده تا با وی زندگی کند. ریچارد بعدها او را به قصد یک شیخ دیگر به نام "یوسف ابراهیم" خویشاوند خاندان- "الصباح" که امروزه بر کویت حکم رانی می کند ترک کرد.

چند نکته در باره خلیج فارس و ناحیه شبه جزیره عرب در آن روزگار باید یاد آوری شود.

کشورهای ناحیه ای مثل لبنان، عراق، اردن، سوریه، عربستان سعودی و غیره به عنوان تمامیت مستقل وجود نداشتند و 70 سال قبل توسط

دولت های فرانسه و انگلیس هنگام تقسیم بندی این منطقه، به صورتی نمادین پدید آمدند. ایران، یا آنگونه که خطاب میشد "امپرا طوری ایران" اندک زمانی بعد قرار شد که از جانب شمال توسط قزاق های روسیه و در جنوب به وسیله ارتش بریتانیا اداره شود گرچه به صورت یک شاهنشاهی مستقل تحت کنترل سلسله اغلب غایب از ملک سلسله قاجار باقی ماند.

ارتش بریتانیا در ایران زیر نظر سرهنگ دوم سایکس (بعدها به نام سر پرسی سایکس) مستقر در شیراز بود اما از نظر سیاسی تحت امر سر آرنولد ویلسون در خرمشهر (که بعداً "مهمره خوانده شد) و کمک از سوی "ای. ال کینگ-تون" در مسجد سلیمان و دکتر یانگ مستقر در اهواز بود. هر سه شهر واقع در استان خوزستان بودند که بعداً به وسیله ی سناتور موسوی نمایندگی شد. سرهنگ تی. ای. لورنس که به "لورنس عربستان" مشهور شد و به اطراف بصره در بین النهرین (عراق) و هم زمان با آن به خرمشهر لشکرکشی کرد.

حوضه های نفتی که قدر دانستن و توسعه آنها خارج از توان فنی قبایل عرب (یا ایران) بود به دست انگلیسی ها توسط شرکت نفت آنگلو-ایرانی که به منظور مکیدن نفت از استان خوزستان در جنوب ایران بر پا شد، کشف و استثمار شد.

کویت هم در آنسوی خلیج فارس هنوز در آن زمان یک کشور نبود. بریتانیا به عنوان بازیگر اصلی در صنعت نفت خاور میانه میبایست نفوذ و تسلط خود را از طریق کارکنان نفتی و سیاسی خود اعمال کند. حاجی عبدالله ویلیامسون هنگامی که در سال 1924 به عنوان صاحب منصب سیاسی به بریتیش پترولیوم پیوست یکی از آنها بود. او در همان دوران در سال 1937 و در سن 65 سالگی بازنشسته شد.

پیش از این و در آنچه که امروز کویت نامیده میشود ریچارد ویلیامسون خیلی سریع به اسلام گرویده اسم کوچک عبدالله را برای خود برگزیده بود. نام خانوادگی هنوز رایج نبود و از عباراتی چون "پسر... پسر..." یا "پسر فلان نوع کارگر یا پیشه ور" برای شناسایی مردم استفاده می شد. او مدت 14 سال در میان قبایل چادر نشین در شبه جزیره عرب زندگی کرد و در سال های 1895 و 1898 به زیارت "مکه" رفته لقب قانونی "حاجی" را کسب کرده و نخستین نام نیکوکار "فضل" را پس از افزودن "زبیری" به آن جهت برجسته نمایی به کار گرفت. در نتیجه "ویلیام ریچارد ویلیامسون" تبدیل شد به "حاجی عبدالله فضل زبیری".

در مدت خدمتش در بریتیش پترولیوم در خلیج فارس حاجی عبدالله تعطیلاتش را برای آسودن از گرمای شدید خلیج فارس در کشمیر هند می گذراند و طی این مدت دست کم هفت بار و هر بار طبق آداب و رسوم اسلامی با زنان عرب و هندی ازدواج کرد که نتیجه آن 13 بچه که هفت تن از آنان پسر و بقیه دختر بودند که بیشترشان در اوایل بچگی مردند.

سفرهای تفریحی مکرر او به کشمیر، همسران هندی و بهره گیری اش از عنوان "عبدالله فضل زبیری" احتمالاً موجب افزایش این برداشت غلط در مورد {نسب} پدری "هندی کشمیری" میشود. این حاج عبدالله با موهای تیره، مسلمانانی به طور افراطی متعصب، خصوصیتی که به فرزنداناش تحمیل کرد، این نگرش پر تب و تاب مذهبی و نیز فهرستی)

کلکسیون) از اسامی عربی طبیعتاً نمی تواند تلفیقی منتظره برای یک خارجی مخصوص یک انگلیسی باشد.

او در شرکت کردن چهار پسر بازمانده اش در مدرسه مذهبی نجف (در عراق) تحت آموزش "آیت الله" یزدی (به معنی اهل یزد) و "شیرازی (به معنی اهل شیراز) اصرار داشت. دوتن آنها " هندی زاده (به معنی متولد هند) " و " پسندیده (به معنی خوشایند و تصویب شده) " به شایستگی تحصیل کرده سرانجام به حق " آیت الهی" خود دست یافتند. پسر سوم ، جوانی در دسر آفرین، در کسب نمراتش در نجف ناکام مانده راهی شهر مقدس قم در ایران شد و آنجا به تحصیل زیر نظر " آیت الله" بروجردی پرداخت. زمانی که نام خانوادگی توسط قانون در دوران حکومت اعلیحضرت رضا شاه الزامی شد ، این مرد جوان شهر محل سکونت خود، " خمین"، را برگزیده نام " خمینی (به مفهوم اهل خمین)" را به عنوان یک لقب {دهنده} بر خود نهاد.

چهارمین پسر از الهیات بیزار بود و عازم کویت در آنسوی خلیج فارس شد و دو ایستگاه پمپ بنزین بر پا کرده از نام خانوادگی پدری "حاجی" علی ویلیامسون استفاده کرد هر چند معلوم نیست که اصلاً زیارت "حج" را انجام داد یا نه. این قضیه به خودی خود خمینی را (از طریق آن برادر) به حاجی ویلیامسون پیوند میدهد. وگرنه چه دلیلی داشت که برادر بی چون و چرای روح الله خمینی از نام خانوادگی ویلیامسون استفاده کند ؟

بزرگ خاندان این طایفه ، حاجی عبدالله فضل زبیری (آقا {آقا} حاجی عبدالله ویلیامسون در بی.پی.) به دلیل فعالیت های ضد ایرانی به همراه سه تن از صاحب منصبان سیاسی بریتانیایی بوسیله رضا شاه از ایران بیرون انداخته شده در کویت به پسرش ملحق شد. آنجا بود که وظایف توزیع نفت را برای شرکت نفت آنگلو-ایرانیین عهده دار شد.

با ارتباطات دیرین خود در دنیای عرب و مذهب اسلامی اش یک موافقتنامه ی 50/50 {نصف-نصف} را میان صاحبان شرکت های نفتی آمریکایی در کویت و شرکت نفت آنگلو-ایرانیین اعمال کرده و همچنین در سال 1932 پیگیر حق اکتشاف انحصاری برای بریتیش پترولیوم در ابوظبی شد.

فقدان تحصیلات رسمی او بریتیش پترولیوم را وادار به ارسال آرکی ایچ.تی.کیشولم (بالا را ملاحظه کنید) که مدیری با سابقه بود کرد تا قرارداد ابوظبی را منعقد کند و همراه با نفوذ سیاسی حاجی عبدالله گوی سبقت را با موفقیت از سرگرد فرانک هولز، شیخ حسین و محمد یاتین در به دست آوردن قرارداد انحصاری ربودند. کریشولم همانطور که گفت، پدر خمینی را خوب می شناخت.

درنگاهی مجدد به ایران در سال 1960، خمینی فرصت را غنیمت شمرده بود تا به خاطر اخراج پدرش از ایران انتقام سختی گرفته فلسفه بنیاد گرایانه اسلامی خود را به ایرانی که دست به گریبان مشکلات بودجه ای بود که ناشی از کنترل نفتش توسط شرکت های نفتی خارجی که در مورد میزان تولید مجاز و قیمت فروش نفت کشور تصمیم می گرفتند (نه ایران) تحمیل کند.

با پیشینه مذهبی خود و خانواده اش شورشی ضد سلطنت را از طریق مساجد دامن زد که تا سال 1964 به برقراری حکومت نظامی و سرانجام دستگیری و محکومیتش به مرگ با طناب دار انجامید. و در پی آن دریافت عنوان " آیت الله" (ی) منجی جانش که به آن نایل نشده بود.

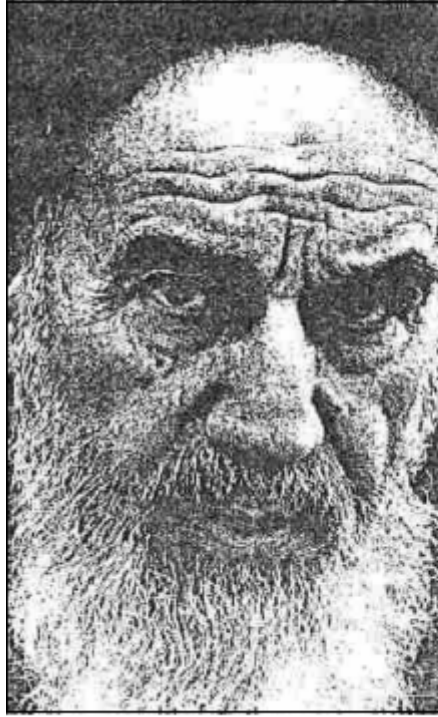
پس از آنکه رسماً " به ترکیه تبعید شد سرانجام سر از عراق در آورد جایی که چند رساله در رفتار اجتماعی و فلسفی نوشت چنان که آنقدر درسنجش با معیارهای اسلامی نا هماهنگ بود که در طی تصاحب قدرتش هر جا که امکان داشت این رساله ها توسط دولت وقت ایران کلاً خریداری و معدوم شد. مزخرف ترین آنها نسخه های عربی زبان بود و سپس در پی آن نسخه های تر و تمیزتر به شکل ترجمه های ویرایش شده به زبان فارسی چاپ شد.

برخی از زبان شناسان که سخنرانی های عمومی اش را مورد بررسی قرار دادند به این نتیجه رسیدند که دامنه لغات فارسی او کمتر از 200 لغت بود، بنابر این وی نه تنها از اصل و نصب ایرانی برخوردار نبود بلکه حتی به آن زبان (فارسی) هم صحبت نمی کرد. با توجه به شمار کسانی که به خاطر او و جانشینانش در طول 25 سال گذشته کشته شدند که بالغ بر صدها هزار نفر میشود؛ البته اگر با افزودن رقم تلفات جنگ هشت ساله ایران و عراق سربه بسیار بیش از یک میلیون نزنند، این (شخصیت) هندی-انگلیسی با مبانی مذهبی و فلسفی تسنن عربی اسلامی شاید هیچ محبت یا دلسوزی نسبت به ایرانیان نداشته است.

در پرواز بازگشت به ایران در اوایل سال 1979 در داخل هواپیمای ایران ایر در برابر دوربین های روشن، یک روزنامه نگار از او پرسید: " در مورد بازگشت به ایران چه احساسی دارید؟ " او جواب داد: " هیچی! " سوال تکرار شد، و او دوباره پاسخ داد: " هیچی! "

پاورقی ها :

1. " آلن پیترز " نام مستعار خبرنگاری است که سالهای زیادی را صرف دست و پنجه نرم کردن با مسایل امنیتی و اطلاعاتی در ایران کرد. این گزارش، حق چاپ و نشر انحصاری 2004 آلن پیتزاست.
2. مراجعه شود به: " روزنامه امور دفاعی و خارجی " ، 23 فوریه ، 2004 : " انتخابات ایران به حفظ قدرت کوتاه مدت روحانیت کمک کرده بی ثباتی سیاسی را تشدید کرد. "
3. یاد داشت سردبیر: مراجعه شود به " روزنامه امور دفاعی و خارجی " 1 مارس ، 2004: " رهبری ایران در پی راههایی است برای احتراز از " آی - ای - ای - ای " ، و سرپوش گذاشتن بر افشاکری لیبی در مورد دست داشتن ایران در " پی - ای 103 " و " دبلیو - ام - دی . نکته قابل توجه اینکه در حالی که این گزارش به نگرانی روحانیون ایرانی در زمینه آغاز حملات تروریستی و آشوبگرانه احتمالی علیه رهبر لیبی ، معمر الغزافی، به خاطر مسائل مرتبط با دخالت ایران در برنامه های " دبلیو - ام - دی " و بعب گذاری تروریستی پی.ای. 103 میپردازد، احتمال این هم میرود که روحانیون همچنین دلواپس این باشند که تحول روابط لیبی با ایالات متحده پرده از حقایقی تلخ در مورد ناپدید شدن " آیت الله " العظمی موسی صدر بردارد.



"Ayatollah" Ruhollah Khomeini.



Khomeini: a 1979 rendering without beard.

زیر نویس تصاویر: (جی) " آیت الله " روح الله خمینی ، (راست)
خمینی ، یک تصویر بازپرداخت شده بدون ریش سال 1979